

خوارج و جریان‌های تکفیری؛ اشتراکات فکری و اعتقادی

ستاری، مهدی^۱ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۰

صائنی، محمد حسین^۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۵

مرادی، حسین^۳

ادریسی، فرهاد^۴

چکیده

یکی از پدیده‌هایی که در طول تاریخ اسلام، به چشم می‌خورد، پدیده تکفیر است. از خوارج در قرن اول هجری تا کسانی چون ابن تیمیه و بعدها محمد بن عبدالوهاب تا جریان‌هایی چون القاعده و داعش تحت عنوان گروه‌های سلفی و تکفیری، علی‌رغم این که در برهه‌های مختلف ظهور داشتند، ولی به نظر می‌رسد که اشتراکات و شباهت‌هایی میان عقاید و عملکردشان می‌توان یافت. این اشتراکات، در این مقاله، موضوع بحث است و هدف این است تا به روش کتابخانه‌ای و استفاده از گزارشات و مستندات تاریخی و کلامی، شباهت‌ها و اشتراکات موجود میان این جریان‌ها بررسی و استخراج شود. آن چه که از مقایسه این دو گروه و بررسی منابع و مستندات به دست می‌آید، این است که این دو، در باورهای چون ظاهرگرایی، نفی تاویل، تقیه، توسل و شرک دانستن آن‌ها و تکفیر دیگر مسلمانان باهم شباهت و اتفاق نظر دارند که ناشی از جمود و تحجر و کج فهمی است و ریشه‌اش به جهل و فهم ناقص دین و چه بسا برخی ملکات رذیله نفسانی بر می‌گردد. **کلیدواژه‌ها:** تکفیر، خوارج، سلفیه، داعش، وهابیت.

۱. دانشجوی دکتری رشته الهیات، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران:

smtmsabtahi@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران (نویسنده مسئول): mhsaeni@gmail.com

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران: hmoradiz@yahoo.com

۴. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران: fzedrisi@yahoo.com

مقدمه و بیان مسئله

از دیدگاه برخی مورخین، پیشینه تاریخی پدیده تکفیر به صدر اسلام و جریان ردّه و تکفیر قبیله بنی خزیمه توسط خالد بن ولید بر می گردد. ولی این جریان، مستقل و منسجم نبوده و نتوانسته به عنوان یک فرقه مطرح شود. اولین جریان تکفیری که به صورت یک گروه و فرقه در آمد، فرقه خوارج بود. فتنه خوارج که در قرن اول هجری و بعد از جنگ صفین به وقوع پیوست، منجر به ایجاد اختلاف میان صفوف مسلمین، تبدیل پیروزی به شکست در صفین، تحمیل جنگ نهروان بر امیر المومنین (علیه السلام)، غارت‌های بی‌رحمانه و حتی کشتن زنان و کودکان به تبع حلال و مباح شمردن خون و مال و ناموس اهل قبله و در نهایت تکفیر و ترور خلیفه مسلمین حضرت علی (علیه السلام)، شد.

امروزه با گذشت چندین قرن از پیدایش جریان خوارج، شاهد ظهور گروه‌های سلفی - تکفیری هستیم. درون مایه‌های فکری این تفکر تکفیری جدید را در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری قمری در افکار و عقاید ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزیه و در میان مذهب حنبلی می‌توان یافت. گرچه در آن زمان، مخالفت اکثریت اندیشمندان اسلامی باعث رکود و در نهایت خاموشی این جریان، گردید، اما پنج قرن بعد از آن، الهام‌بخش افرادی همچون محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی شد که متأثر از افکار و اندیشه‌های ابن تیمیه و شاگردان وی بود.

این جریان، با قرائتی افراطی از آموزه‌های دینی، خود را حق مطلق و مخالف خود را با سوء استفاده از الفاظی چون: کفر، بدعت و تبیین انحرافی از مفاهیمی مانند: توحید و شرک، ایمان و کفر و نظایر آن، خارج از دایره دین می‌دانند.

اشتراکات مختلف میان خوارج و جریان‌های سلفی - تکفیری، باعث شده بسیاری از علمای اسلام - اعم از شیعه و سنی - این جریان نوظهور را خوارج زمان معرفی کنند و شاید بتوان آن‌ها را مصداق فرمایش امام علی (علیه السلام) در خصوص دامنه دار بودن جریان خوارج، دانست.^۱

این پژوهش ابتدا به معرفی مختصر این جریانات پرداخته و سپس اشتراکات فکری و عقیدتی میان خوارج

۱. بعد از ظهور جریان خوارج و کشتار بخش عمده ای از آنان - به جز ده نفر - توسط امام علی (علیه السلام)، مردم از آن حضرت پرسیدند: خوارج را نابود کردید، حضرت فرمودند: آنها نابود نمی شوند، آنها تا روز قیامت در پشت مردان و رحم زنان هستند. «كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ تَطُفُّ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ - كَلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قُرْنٌ قُطِعَ - حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَابِينَ»؛ نهج البلاغه، ج ۶، ۶۰.

و جریان‌ات تکفیری را تطبیق و بررسی می‌کند.

سوالات تحقیق

سوال اصلی در این پژوهش این است که آیا اشتراکاتی میان خوارج و جریان‌ات سلفی - تکفیری، وجود دارد یا خیر؟ و در صورت مثبت بودن جواب، چه اشتراکاتی در ابعاد فکری و عملی بین آنها وجود دارد؟

پیشینه تحقیق

آثار مختلفی اعم از کتاب و مقاله در موضوع شناخت خوارج و جریان‌ات تکفیری نوشته شده است. علی اصغر خندان در کتابی با عنوان خوارج و داعش، ویژگی‌های خوارج را بر اساس اندیشه‌های شهید مطهری بررسی کرده و با داعش تطبیق داده است. مصطفی سلیمانی اصل، در مقاله‌ای با عنوان ارزیابی انتقادی اخلاف خوارج و سلفی‌های معاصر با رویکرد اخلاق فضیلت‌گرا، به مقایسه اخلاقی بین خوارج و گروه‌های سلفی پرداخته است که در پژوهش نامه اخلاق شماره ۳۶ چاپ شده است. مقاله دیگری با عنوان گونه‌شناسی جریان تکفیر در جهان اسلام بر اساس خاستگاه سیاسی، توسط محمدرضا زارع خورمیزی نوشته شده است که خاستگاه سیاسی این دو جریان را بررسی کرده است. در این تحقیق، تلاش شده تا با بررسی داده‌های مستندات تاریخی، به ابعاد مختلف شباهت‌ها و اشتراکات خوارج و جریان‌ات سلفی - تکفیری، از حیث فکری و عقیدتی توجه شود.

روش تحقیق

این تحقیق به روش پژوهش کتابخانه‌ای، اسنادی و استنادی و بر اساس فیش‌برداری از منابع مرتبط، اعم از کتب و مجلات و درگاه‌های پژوهشی علوم اسلامی و هم چنین خبرگزاری‌ها، صورت گرفته است.

مفاهیم

۱. خوارج: پیدایش گروه خوارج را به حوادث پدید آمده در جنگ صفین مرتبط می‌دانند؛ زمانی که امام علی علیه السلام با نقض حکمیت مخالفت کرد. گروه مذکور گرچه خود در ابتدا پیشنهاد حکمیت را مطرح کرده بودند، اما پس از پذیرش آن از سوی امام علی علیه السلام و توقف جنگ، دست از خواسته خود برداشتند و امام علی علیه السلام را نیز به توبه دعوت کردند. خوارج، پذیرش حکمیت را کفر دانسته و پس از بازگشت امام

علی علیه السلام به کوفه، به حروراء در نزدیکی کوفه رفتند. آن‌ها به محکمه و حروریه و مارقه نیز معروف هستند.^۱

۲. سلفیه: سلف به معنای پیشینیان و سلفی در اصطلاح گروهی از مسلمانان اهل سنت هستند که خود را پیرو سلف صالح؛ یعنی پیامبر، صحابه و تابعان می‌دانند و راه حل مشکل مسلمین را در بازگشت به شیوه زندگی و تعامل سلف صالح و سنن حاکم بر قرون آغازین اسلام می‌پندارند و در این راستا با موانع تحقق این چنین جامعه‌ای به مقابله می‌پردازند. این گروه، با ادعای بازگشت به اسلام اصیل، اندیشه پیروی از سلف صالح را بار دیگر رواج داده و قرائتی به شدت افراطی را همانند خوارج به عرصه منازعات فقهی و کلامی وارد کردند.^۲

۳. داعش: مخفف دولت اسلامی عراق و شام است. ریشه این گروه به گروه «التوحید و الجهاد» به رهبری ابومصعب زرقاوی بر می‌گردد که در سال ۱۳۸۲ همراه با حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام، تشکیل یافت و با دولت عراق و نیروهای آمریکایی مستقر در آن می‌جنگید. پس از کشته شدن زرقاوی در خرداد ۱۳۸۵ش این گروه با چند گروه سنی و بعضی ائتلاف کرد و «مجلس شورای مجاهدین» را تشکیل داد که مقر آن در استان سنی نشین انبار، وسیع ترین استان عراق بود. در ۲۱ مهر همان سال، مجلس شورای مجاهدین به همراه چند گروه دیگر ائتلاف «دولت اسلامی عراق» را تشکیل داد. ابویوب مصری و ابوعمرو بغدادی دو رهبر اصلی دولت اسلامی عراق بودند و در ۲۹ فروردین ۱۳۸۹ش در عملیات ارتش آمریکا کشته شدند. دو ماه بعد ابراهیم عواد ابراهیم البدری السامرائی معروف به ابوبکر بغدادی جایگزین آن‌ها شد. بغدادی در بهار ۱۳۹۰ش پس از ایجاد و گسترش جبهه النصره، گروه متحد القاعده در سوریه، اعلام کرد که این گروه در دولت اسلامی عراق ادغام شده و گروه دولت اسلامی عراق و شام تأسیس شده است.^۳

۴. وهابیت: پیروان محمد بن عبدالوهاب هستند که در فقه، پیرو مذهب حنبلی اند و در عقاید و برخی فروع به روش ابن تیمیه، خود را سلفیه می‌خوانند و مدعی اند که بر سیره سلف صالح اصحاب

۱. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۵۱۳-۵۱۴؛ بلاذری، جمل من أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۱۴، ۱۲۲؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۶۳، ۷۲، ۷۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۴۴.

۲. علیزاده موسوی، سلفی‌گری و وهابیت، ص ۳۲ و ابن قیم جوزیه، اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۱۵.

۳. نباتیان، زمینه‌های فکری سیاسی جریان بعضی تکفیری داعش، ۱۳۹۳ش، ص ۸۷.

پیامبر ﷺ رفتار می‌کنند. وهابی‌ان به ظاهر قرآن و روایات تمسک دارند و هر آنچه را در کتاب و سنت نیابند، بدعت می‌شمارند و از این رو، تنها خود را موحد دانسته، دیگر مسلمانان را در عبادت، مشرک و اهل بدعت می‌انگارند.^۱

۵. تاویل: تاویل، بیان مقصود واقعی متکلم از کلام به وسیله تفسیر و آشکار کردن معنای پنهان لفظ است؛ از معنایی ظاهری به معنایی دور از ظاهر که تصور می‌شود از معنای ظاهری مهمتر و مقصود اصلی گوینده است؛ بنابراین، تفسیر و تاویل، هر دو به معنای آشکار کردن معنای پنهان لفظ و بیان مراد و مقصود واقعی متکلم است، اما این شرح و توضیح مراتب و گونه‌های مختلفی دارد؛ گاهی لفظ یک معنا دارد و گاهی چند معنا؛ گاهی مقصود متکلم، بدون قرینه فهم و درک می‌شود و گاهی به قرینه نیاز دارد؛ گاه مراد متکلم، مفهومی ذهنی و علمی است و گاهی عینی و رویداد خارجی است.^۲
۶. ظاهرگرایی: از بنیان‌های فکری جریان سلفی افراطی، پیروی از ظاهر و نصوص قرآن و سنت و مخالفت با هر گونه تاویل به معنای خلاف ظاهر، به ویژه تاویل کلامی عقلی است. برای همین، اینان در آیاتی که صفات الهی را بیان می‌کند، تاویل را نفی می‌کنند و استفاده از تاویل در تفسیر قرآن را بدعت و بازی با الفاظ می‌دانند که موجب تحریف کلام الهی و جنایت بر اسلام است.^۳
۷. تقیه: تقیه در لغت از ماده «وَقَى» و به معنای حفظ کردن، نگاه داشتن و پنهان نمودن برای در امان ماندن از آزار و اذیت است^۴ و در اصطلاح، تقیه، پنهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به آن در برابر مخالفان، به منظور اجتناب از ضرر دینی یا دنیایی است.^۵

۱. مشکور، مدیر شانه چی، فرهنگ فرق اسلامی، نشر آستان قدس رضوی، موسسه چاپ و انتشارات ص ۴۶۰ و آمین، کشف

الارتیاب، دارالکتب الاسلامی، ص ۷-۱۲؛ ربانی، فرق و مذاهب کلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۱.

۲. محمدی ری شهری، محمد و جمعی از پژوهشگران، شناخت‌نامه قرآن بر پایه قرآن و حدیث، ج ۴، ص ۴۳.

۳. قوسی مفرح بن سلیمان، المنهج السلفی، ۱۴۲۲ق، ص ۴۲۲-۴۲۴.

۴. ابن منظور، لسان العرب، ذیل ماده وقی.

۵. شیخ مفید، تصحیح الاعتقادات الامامیه، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳۷.

۸. تکفیر: «تکفیر» از «ک - ف - ر» به معنای نهان کردن و پوشاندن است.^۱ در اصطلاح نیز معانی متعددی دارد که آن چه در اینجا مراد است نسبت کفر دادن به مسلمانان است.^۲

یافته‌های تحقیق

با بررسی آن چه که در تاریخ از رفتار و عقاید خوارج ثبت و گزارش شده و همچنین آثاری که سلفیه معاصر در بیان افکار و اندیشه‌های خود برجای گذاشته‌اند، می‌توان وجوه اشتراک متعددی میان این دو جریان از حیث نظری و عقیدتی می‌توان یافت. در این تحقیق موارد مذکور در ذیل هشت عنوان مورد بحث قرار گرفته است. گرچه این مقدار انحصاری و توقیفی نیست و مسلماً می‌توان از ابعاد دیگری هم به استخراج این اشتراکات پرداخت.

۱. استفاده از ابزار تکفیر و افراط در آن

اصلی‌ترین عقیده خوارج، عقیده به تکفیر کسانی بود که مرتکب گناه کبیره شوند و ادعا داشتند که هرکس مرتکب گناه کبیره شود از اصحاب جحیم است. همچنین آنها بر این عقیده بودند که مرتکب گناه کبیره و اصرار کننده بر گناه صغیره، کافر است.^۳

خوارج در ابتدا با استناد نادرست به برخی از آیات قرآن کریم،^۴ پذیرش حکمیت را گناه کبیره قلمداد نموده و بر اساس آن حکم به کفر امام علی (ع) دادند و با آن حضرت وارد جنگ شدند.^۵ در پی آن، این فرقه هر مرتکب کبیره‌ای را کافر قلمداد کرده و مستحق خلود و باقی ماندن در آتش جهنم دانستند.^۶ این عقیده خوارج، از یک سو بر اساس استناد ناقص به منابع دینی است و از طرفی متهورانه و بسیار افراطی است.

جریان‌های تکفیری نیز در این مورد همانند خوارج فکر کرده و عمل می‌کنند. آنان همچون خوارج، به راحتی تمام کسانی را که هم عقیده آنها نباشند، تکفیر نموده و از واژه‌ها و کلماتی همچون: کفر و شرک بر علیه سایر

۱. راغب الصفهانی، المفردات، ص ۴۳۳.

۲. محمود عبدالرحمن عبدالمنعم، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه، ذیل تکفیر، قاهره ۱۹۹۹م

۳. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۴۲، باب ۲۵.

۴. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، انعام ۵۷؛ یوسف، ۴۰ و ۶۷.

۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۴۲۸ و ۴۱۹.

۶. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۲۱، باب ۲۵.

مسلمین استفاده کرده و بسیاری از فرقه‌های اسلامی را خارج از دایره اسلام دانسته و آنان را کافر و مشرک می‌شمارند.

در آثار ابن تیمیه - بنیان‌گذار جریان سلفی - تکفیری دانست - الفاظ تداعی‌کننده تکفیر از واژگان کلیدی و پرتکرار محسوب می‌شود. او در این آثار، ۹۱۷ بار از لفظ «کافر»، ۸۹۲ بار از لفظ «یقتل»، ۸۲۹ بار از لفظ «مرتد»، ۲۱۹ بار از لفظ «یستتاب»، ۹۷ بار از لفظ «حلال الدم» و ۹۷ بار از لفظ «وجب توبته و الا قتل» استفاده کرده است.^۱ این مسئله نشان‌دهنده پررنگی تفکر تکفیر در اندیشه وی است.

محمد بن عبدالوهاب نیز به تبعیت از ابن تیمیه همین مسیر را طی نموده و در اغلب آثارش، تکفیر مسلمانان قابل مشاهده است. برای نمونه، وی در «کشف الشبهات» رسماً علمای اسلام را مشرکان زمان نامیده و حکم تکفیر آنان را صادر کرده است.^۲

عجیب اینجاست که او مسلمانان را از مشرکان زمان رسول خدا ﷺ بدتر دانسته و مشرکان زمان پیامبر ﷺ را افرادی اهل عبادت، حج، صدقه و انسان‌های با خدا معرفی می‌کند و فلسفه بعثت پیامبر ﷺ را صرفاً دعوت آن‌ها (مشرکان) به عدم واسطه قرار دادن مخلوقات میان خدا و آنان می‌داند.^۳ وی علاوه بر تکفیر مسلمانان حرمین شریفین، عامه مسلمانان شبه جزیره عربی را کافر و بدتر از یهود و نصارا می‌داند.^۴

او معتقد به کفر شیعیان بوده و ادعا دارد که حتی کسی که در کفر شیعیان هم شک کند، کافر است.^۵ شبیه خوارج که معتقد به تکفیر عثمان و علی علیه السلام بودند و می‌گفتند: کسانی که عثمان و علی علیه السلام را کافر ندانند، خودشان نیز کافرند.^۶

وی مانند خوارج، کسی را موحد نمی‌داند، مگر این که از آنها تبعیت محض کند، در غیر این صورت او را مشرک می‌داند. برادرش سلیمان که فرد عالمی بود به او گفت: ارکان اسلام چند تاست؟ او گفت: پنج تا، برادرش به او گفت: ولی تو ارکان اسلام را شش تا قرارداده‌ای که ششمین آنها این است که اگر کسی با تو بیعت نکند، کافر

۱. فرمانیان، مهدی، مجموعه مقالات جریان‌های تکفیری، ج ۲، ص ۲۸.

۲. علیزاده موسوی، سید مهدی، ایمان و کفر، ص ۱۰۹.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۱۳.

۵. همان، ص ۱۱۵.

۶. مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه، ص ۱۱۶.

است.^۱

۲. جمود بر ظواهر و تصلب در تأویل آیات و روایات

یکی دیگر از عقاید خوارج، مخالفت با تأویل قرآن است.^۲ نایف محمود و قلqشندی هر دو در تألیفات خود به این نکته اشاره کرده و می‌نویسند: خوارج مخالف تأویل قرآن بودند.^۳ محمد ابوزهره نیز در این خصوص می‌نویسد: خوارج از جهت دفاع از مذهب خود و حماسه‌آفرینی بر اساس دیدگاه‌های خود و پابندی به آن، سرآمد فرق اسلامی هستند، آنان در دفاع از شجاعت خود به ظاهر الفاظ استدلال می‌کردند و گمان داشتند ظاهر الفاظ دین، مقدس است.^۴ او در ادامه می‌نویسد: پنجمین ویژگی خوارج این است که به ظاهر آیات استدلال می‌کردند و در پی فهم مقصود موضوع و هدف خداوند از آیات بر نمی‌آمدند.^۵

حتی فرقه سکاکیه - یکی از شاخه‌های اباضیه - منکر اجماع به عنوان دلیل حکم شرعی‌اند، چنان‌که سنت نبوی را نیز انکار کرده‌اند، آنان پنداشته‌اند که همه دین از قرآن استخراج می‌شود.^۶

«ظاهرگرایی» و مخالفت با عقل از خصوصیات برجسته سلفی تکفیری‌هاست که با نظرات و عقاید احمد بن حنبل در این مورد شروع شد. آنچه مسلم است، او بیش از یکصد و پنجاه سال پیشوای عقاید سنتی - سلفی بوده است. به طور کلی قشری بودن، متابعت از ظاهر کلام، جمود افکار، تعصب مفرط حنبلیان، دورافتادگی مکتب فقهی ایشان از واقعیت زنده تاریخی و مهجوری از هر آنچه در اجتماع و زندگی روزمره، تازه بود، در مجموع منجر به سقوط و انحطاط این مذهب و کم‌طرفدار بودن این فرقه شد.^۷

یکی از بنیادهای فکری ابن تیمیه، مخالفت با برهان عقلی است. او که وامدار روش‌شناسی «نقل‌گرایانه» و «ظاهرگرایی» حنبله است، عقل را در مقایسه با حدیث، همانند شخص عامی مقلد در برابر امام مجتهد، بلکه پایین‌تر از آن می‌دانست.^۸ وی با همین نگاه ظاهرگرایانه به آیات و روایات و کنار گذاشتن عقل، برای خداوند قائل

۱. دحلان، أحمد زینی، الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه، ص ۴۰.

۲. قلqشندی، احمد بن علی، صبح الاعشی، ج ۳، ص ۲۲۲؛ معروف، نایف محمود، الخوارج فی العصر الاموی، ص ۲۰۴.

۳. قلqشندی، احمد بن علی، صبح الاعشی، ج ۳، ص ۲۲۳.

۴. ابوزهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۵۶.

۵. همو، ص ۶۷.

۶. طعیمه، صابر عبدالرحمن، الاباضیه عقیدتا و مذهبها، ص ۶۵.

۷. فضایی، یوسف، مناظرات امام فخر رازی، ص ۲۰۸-۲۰۹.

۸. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، درء تعارض العقل والنقل، ج ۱۴، ص ۱۲۳.

به جسم شده است. به نظر وی موجود قائم بالنفس، غیر قابل اشاره حسی و رؤیت ناپذیر وجود خارجی ندارد و صرفاً ساخته و پرداخته ذهن است، او به صراحت به این مطلب تأکید کرده و می‌نویسد: «و اما اثبات الموجود قائم بنفسه لایشار الیه و لا یکون داخل العالم و لا خارجه، فهذا مما يعلم العقل استحالة.. و بطلانه.»^۱

رد تأویل و تفسیر در سلفیه باعث شده که با هرگونه تفسیر قرآن مخالف باشند. برای نمونه: «برای هیچ کس مطلقاً تفسیر قرآن جایز نیست، اگر چه وی دانشمند و ادیب باشد و اطلاعاتی گسترده در ادله، فقه، نحو، اخبار و آثار داشته باشد و فقط باید به روایات پیامبر ﷺ، صحابه و تابعان استناد جوید.»^۲

ابن قیم جوزی نیز از دیگر علمای سلفی و شاگرد ابن تیمیه، به شدت با عقل مخالفت کرده و آن را نامقبول می‌داند. ظاهرگرایی و عقل‌گریزی او سبب شد در زمینه شناخت قرآن و تفسیر آن به شدت تأویل را رد کند و آن را جنایتی برشمارد که در عالم اسلام روی داده و متأخران از اهل اصول و فقه را نیز فریفته است.^۳

شیخ سلفی معاصر، ابن عثیمین نیز در خصوص استناد به معانی ظاهری کتاب و سنت می‌گوید: «از نظر ما واجب است که نصوص کتاب و سنت بر همان معانی ظاهری حمل گردد و ما از روش اهل تأویل تحریف‌گرا و اهل تعطیل و اهل تمثیل، اعلان بیزاری می‌کنیم»^۴.

جمود بر ظواهر و تدبر نکردن در آیات موجب می‌شود، معانی عمیق هستی‌شناسی دین را بر ظاهر محسوس و مادی آن حمل کنند. برای مثال: در آیات «و جاء ربک و المک صفا صفا» یا «ید الله فوق ایدیهم»^۵ می‌گویند: خداوند را دستی بزرگ است بالاتر از همه دست‌ها یا خداوند را پایی است که با آن راه می‌رود و در حالی که فرشتگان در پیش روی اویند، از مقابل آن‌ها رد می‌شود!^۶

۳. تنگ‌نظری، سخت‌گیری و تنگ نمودن دایره دین:

مؤید این مطلب، حدیثی از امام صادق (ع) در مورد تنگ‌نظری خوارج می‌باشد که آن حضرت می‌فرماید:

۱. همو، منهاج السنة النبویة، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲. ذهبی، محمد حسین، التفسیر، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳. ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر، مختصر الصواعق المرسله، ص ۱۲.

۴. عثیمین، محمد بن صالح، عقیده اهل السنة والجماعة، ص ۶.

۵. فجر، ۲۲.

۶. فتح، ۱۰.

۷. پارسانیا، حمید، حدیث پیمانه، ص ۴۵.

«إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيُّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِجَهَالَتِهِمْ إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ»^۱؛ دین خدا گسترده است، اما خوارج در اثر جهل خویش آن را بر خود تنگ کرده‌اند.^۲ ازارقه، یکی از فرق بزرگ خوارج، معتقد است که جز پیروان آنان، همه مردم کافر هستند و مؤمنان ازرقی حق ندارند دعوت دیگران به نماز را پاسخ دهند و از ذبح دیگران بخورند و با آنان ازدواج کنند. نه خارجی از دیگران ارث می‌برد و نه دیگران از خارجی! از نظر این فرقه، دیگران، مانند کفار عرب و بت‌پرستان هستند و از آنان جز اسلام یا قتل پذیرفته نیست و سرزمین‌شان دارالحرب است و قتل زنان و کودکان‌شان حلال.^۳

سخت‌گیری خوارج به اندازه‌ای بود که حتی به دوستان و نزدیکان خود نیز رحم نمی‌کردند! برای نمونه: فرزندان و خانواده قطری بن فجائه در خانه جرموز مازنی بودند و از آنان پذیرایی می‌کرد، جرموز از قطری بن فجائه که شمشیری را به قیمت ۲۰ هزار درهم می‌خريد، خواست که اجازه دهد، پسرانش را نزدش فرستد تا به آنان پناه دهد و کمک‌شان کند. قطری پاسخ داد: اگر فرزندان را نزد او فرستد گردنشان را خواهد زد و سرشان را برای پدر خواهد فرستاد! جرموز از این گفته قطری شگفت زده شد؛ زیرا او فرزندان و خانواده قطری را در خانه خود داشت و از آنان پذیرایی می‌کرد، اما او می‌خواست فرزندان او را گردن زند و سرشان را برایش بفرستد! قطری گفت: آنچه تو می‌خواستی برای خانواده من انجام دهی مطابق تعالیم مذهبی خودت بود و آن چه من با فرزندان انجام می‌دهم مطابق تعالیم مذهبی خودم است.^۴

نمونه دیگر از سخت‌گیری خوارج، کشتن یک کنیزی است که به مزایده گذاشته بودند! وقتی از قاتل، علت کشتن او را پرسیدند، او در جواب گفت: به خاطر این او را کشتم که ترسیدم مسلمانان دچار فتنه شوند.^۵

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۸.
۲. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد (ط. الحدیث)، ص ۳۸۵؛ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة للشیخ مفید رضوان الله علیه، ج ۲، ص ۳۶۸؛ ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۸.
۳. شهرستانی، عبدالکریم، الملل والنحل، ج ۱، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، تلبیس ابلیس، ص ۹۵؛ بدران، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۱۴۷؛ مصری، احمد امین، فجر الاسلام، ص ۲۶۰؛ ابن عبدربه، محمد بن علی بن حسین بن موسی، العقد الفرید، ج ۱، ص ۲۲۳؛ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۶۸؛ طعیمه، صابر عبدالرحمن، الاباضیه عقیده و مذهب، صص ۲۸-۳۴؛ نجار، عامر، الخوارج عقیده فکرا و فلسفه، صص ۷۰-۷۲؛ ابو زهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۸۱.
۴. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، البرهان والعرجان، ص ۶۷.
۵. میرد، محمد بن یزید، الکامل فی الادب، ج ۳، صص ۳۵۵-۳۵۶؛ امین عاملی، سید محسن، کشف الارتیاب، ص ۱۱۶.

ابن تیمیه، از بزرگان سلفیه، شهرتش به دلیل قدرت بیان، خشونت در بحث با مخالفان^۱، مخالفت با علمای زمانه خود، بی‌پروایی در مقابل حاکمان، حضور در کارهای سیاسی - اجتماعی و جنگ‌ها و سخت‌گیری در مسئله امر به معروف و نهی از منکر بوده است^۲. وی هم در نوشتن و هم در مباحثات شفاهی، بسیار تند و خشن بود و هرگز روش علمی را در مناظراتش رعایت نمی‌کرد^۳ و به مخاطب اهانت می‌کرد و در نقد آثار رقیب، از هتاک و درشت‌گویی ابایی نداشت^۴. او همچنین در مجادلات و مباحثات کلامی از راه انصاف به دور بود و به مخالفان خود با سلاح اتهام، حمله و به‌راحتی از سلاح تکفیر استفاده می‌کرد. وی حتی قاطبه اهل سنتی را که بر مذاهب فقهی و کلامی خود تکیه داشتند، مورد هجوم قرار می‌داد؛ مثلاً شافعی بودن در فقه و اشعری بودن در کلام را غیر ممکن و موجب ارتداد می‌دانست^۵.

ابن تیمیه با این عقیده که کفر، با انکار یکی از ضروریات دین یا انکار احکام متواتر و یا احکامی که اجماع بر آن است، حادث می‌شود، افراد و گروه‌ها و مذاهب بسیاری را کافر و از دایره دین خارج می‌داند.^۶ فلاسفه، جهمیه، باطنیه، اسماعیلیه، شیعه اثناعشری و قدریه از گروه‌هایی هستند که ابن تیمیه آنها را تکفیر کرده است^۷. واسطه قرار دهندگان بین خود و خدا، تارک ارکان دین مثل نماز، مخالف متواتر و اجماع و متشبه به کفار، و استغاثه کننده به اولیا را نیز تکفیر کرده است^۸.

خوارج نیز دقیقاً با همین تفکر، همه مسلمانان را از دایره دین خارج دانسته و غیر از خودشان کسی را مسلمان نمی‌دانستند و کسانی را که با آنها هم عقیده نبودند به‌راحتی و به عنوان «کافر» به قتل می‌رساندند، کاری که امروزه جریان‌های تکفیری انجام می‌دهند.

۱. دوخی، یحیی عبدالحسن، منهج ابن تیمیه فی التوحید، ص ۲۹.

۲. زویاب، ابن تیمیه، ص ۱۷۳ و ۱۷۷.

۳. صفدی، صلاح الدین، الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۳.

۴. عسقلانی، ابن حجر، الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۶۳.

۵. ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۱۰۶.

۶. ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۷. الشعبي، عبدالمجید بن سالم، منهج ابن تیمیه فی مسئله التکفیر، ص ۳۵۱-۴۶۳.

۸. رضوانی، علی اصغر، وهابیان تکفیری، ص ۱۱۴-۱۲۲.

۴. تقسیم جوامع اسلامی به دارالکفر و دارالاسلام

خوارج، سرزمین خود را دارالاسلام دانسته و سایر جوامع اسلامی را دارالکفر و دارالحرب می‌دانستند.^۱ به نظر می‌رسد بعد از خوارج، تقسیم جوامع بشری به دارالاسلام و دارالکفر اولین بار توسط ابوحنیفه انجام گرفت.^۲ از نظر او دارالاسلام با سه شرط تبدیل به دارالکفر می‌شود؛^۱ شهرت اجرای احکام کفر و ممانعت از اجرای احکام اسلام؛^۲ اتصال به دارالکفر؛^۳ ارتداد ساکنان.^۳ اما شافعی‌ها معتقدند، دارالاسلام تبدیل به دارالکفر نمی‌شود هر چند که کفار بر آنجا تسلط پیدا کنند، ولی مالکی‌ها و حنابلہ و بعضی احناف معتقدند که با عدم ظهور احکام در دارالاسلام، آن جا تبدیل به دارالکفر می‌شود.^۴ ابن تیمیه، به تبعیت از خوارج و با تقسیم بلاد و شهرها به دو دسته، صرف سکونت مسلمانان در منطقه‌ای را ملاک دارالاسلام بودن آن منطقه می‌داند به شرط آنکه جمعیت غالب آن مسلمان باشند.^۵

سلفی‌های تکفیری بر خلاف دیدگاه‌های علمای اسلام و با محدود کردن دایره این موضوع، ملاک دارالاسلام و دارالکفر را مسلمان یا کافر بودن حاکم می‌دانند. چنان که یکی از رهبران آن‌ها در تعریف دارالاسلام می‌گوید: دارالاسلام جایی است که حاکم آن، مسلمان باشد و دارالکفر محلی است که شخص کافر در آن جا حاکم باشد.^۶ سید قطب نیز به عنوان یکی از رهبران اصلی جریان‌های سلفی و تکفیری^۷، بدون توجه به صرف سکونت مسلمانان در منطقه‌ای، می‌نویسد: به هر سرزمینی که در آن به احکام شریعت اسلام حکم داده شود و بر طبق

۱. شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، تلبیس ابلیس، ص ۹۵؛ بدران، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۱۴۷؛ مصری، احمد امین، فجر الاسلام، ص ۲۶۰؛ ابن عبد ربّه، محمد بن علی، العقد الفريد، ج ۱، ص ۲۲۳؛ ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۶۸؛ طمیمه، صابر عبدالرحمن، الاباضیه عقیده و مذهب، صص ۲۸-۳۴؛ نجار، عامر، الخوارج عقیده فکرا و فلسفه، صص ۷۰-۷۲؛ ابو زهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۸۱.

۲. السید، الرضوان، سیاسات الاسلام المعاصر، ص ۷۷.

۳. شحود، علی بن نایف، المفصل فی فقه الجهاد، ج ۱، ص ۸۵۶؛ ابن عابدین، محمد امین، رد المحتار علی در المختار، ج ۴، ص ۱۷۵.

۴. شحود، علی بن نایف، المفصل فی فقه الجهاد، ص ۸۵۰-۸۸۸.

۵. ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱۸، ص ۲۸۲؛ ماوردی، ابوالحسن، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الامام الشافعی، ج ۱۱، ص ۱۱.

۶. ۲۷۸. ابن عبدالعزیز، عبدالقادر، الجامع فی طلب العلم الشریف، ج ۲، ص ۲۲۵.

۷. جریان القاعده و رهبران اصلی آن، همچون «بن لادن» خود را پیرو سید قطب می‌دانند. برخی از نویسندگان معتقدند بن لادن و القاعده پیروان سید قطب و ایدئولوژی قطبیسم‌اند و قطبیسم هیچ ریشه‌ای در سنت اسلامی ندارد و بیشتر از آن که ریشه در قرآن داشته باشد از فلسفه معاصر غربی و اندیشه متفکرانی از قبیل نیچه، کیرکگارد و هایدگر متأثراند. مهدی بخشی، شیخ احمد، القاعده و تروریسم مذهبی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۴۱، ص ۱۴۵.

آن عمل شود دارالاسلام می‌گویند و به هر سرزمینی که مردمش بر طبق احکام اسلام عمل نکنند و مطابق شریعت اسلام حکم ندهند، دارالکفر یا دارالحرب اطلاق می‌شود.^۱

ابوعایشه مریوانی در این باره می‌نویسد: ملاک در دارالکفر و دارالاسلام حکومت است نه مردم. وی تمام دولت‌های عربی را دارالکفر می‌داند؛ چون به احکام اسلامی عمل نمی‌کنند.^۲ جریان‌های تکفیری مدعی‌اند، امروزه در روی کره زمین دارالاسلام وجود ندارد.^۳ ابومصعب السوری از سران جریان‌های تکفیری در این خصوص می‌نویسد: کشورهایی که حاکمان آنها کافر باشد به دارالکفر تبدیل می‌شوند هر چند که همه مردم آن کشور مسلمان باشند!^۴ او در ادامه می‌گوید: تمامی بلاد اسلامی در حال حاضر، دچار نقض احکام الهی هستند و حکام مرتد کشورهای اسلامی، برخلاف احکام خداوند متعال حکم می‌کنند؛ در واقع شریعت اسلامی دگرگون شده است.^۵ وی معتقد است، مکه و مدینه از زمان به حکومت رسیدن پادشاهان سعودی، به دست کفار افتاده و بلاد اسلامی محسوب نمی‌شوند.^۶

عبدالقادر عبدالعزیز از رهبران فکری تکفیری‌ها، می‌گوید: تمامی حکام کشورهای اسلامی و کسانی که برخلاف احکام الهی حکم می‌دهند و قوانین بشری را تصویب و به اجرا در می‌آورند، کافر هستند؛ لذا جهاد علیه آنان واجب است.^۷

۵. مخالفت با تقیه

از جمله مسائلی که گروه‌های سلفی - تکفیری برای محکوم کردن شیعیان از آن استفاده کرده و آن را دستاویزی برای کشتار بی‌رحمانه شیعیان قرار داده‌اند، مسئله تقیه است. مخالفت خوارج با تقیه و همسویی برخی از علمای اهل سنت با آن‌ها از جمله اشتراکات این دو گروه با همدیگر می‌باشد.

معروف است که مذهب خوارج، بیان کردن حق با صدای بلند را واجب و در مقابل، تقیه را مردود می‌داند.^۸

۱. قطب، سید، فی ضلال القرآن، ج ۲، ص ۸۷۴.

۲. مریوانی، ابوعایشه، حکم بغیر ما انزل الله، ص ۹۵.

۳. انصاری، ابوعباده، الحاکمیه فی فکر عزام، ص ۱۷.

۴. السوری، ابومصعب، دعوه المقاومة الاسلامیه العالمیه، ج ۲، ص ۴۱۴.

۵. همان، ص ۹۶.

۶. همان، ص ۹۳.

۷. ابن عبدالعزیز، عبدالقادر، العمدۃ فی إعداد العدة، ص ۳۰۸.

۸. ابن ابی الحلید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۸۷.

خوارج نخستین، تقیه را حرام می‌دانستند و تحت هیچ شرایطی آن را در قول و عمل جایز نمی‌شمردند.^۱ ازارقه می‌گویند: تقیه هم در قول و هم در عمل حرام است، چه بسا گفته شده که همه خوارج، تقیه را حرام می‌دانند، هر چند مؤمن، مکره واقع شود و خطر جان برود.^۲

لازم به ذکر است که مشروعیت تقیه مسلمان در برابر کافر، مورد اتفاق بوده و علما و اندیشمندان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، اختلافی در مشروعیت این نوع از تقیه ندارند. آنچه که توسط سلفیان تکفیری مورد شبهه قرار گرفته، تقیه مسلمان از مسلمان است.

ابن تیمیه حرانی در مورد شیعیان به سبب اعتقاد به این نوع از تقیه، الفاظی مانند: کافر، ملحد و منافق را به کار برده و تقیه را کذب و نفاق بر می‌شمارد.^۳ عبدالعزیز بن باز نیز از علمای معاصر وهابیت و جریان‌های تکفیری، تقیه را صفت منافقین خوانده است.^۴

بدیهی است که میان تقیه و نفاق تفاوت ماهوی وجود دارد؛ زیرا تقیه، پنهان کردن ایمان در قلب و اظهار کفر با زبان است، در حالی که نفاق، نقطه مقابل آن؛ یعنی پنهان کردن کفر در قلب و اظهار ایمان با زبان است.^۵ بر طبق برخی از روایات، تقیه نوعی جهاد است، در حالی که هیچ کس نفاق را نوعی از جهاد نمی‌داند. امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید: مومن همیشه در حال جهاد است چون در حکومت باطل به وسیله تقیه با دشمنان مبارزه می‌کند و در حکومت حق با شمشیر به جنگ با دشمنان می‌رود.^۶

محمد بن عبد الوهاب، در مورد تقیه می‌گوید: تقیه در واقع، مخالفت امر خداست و مخالفت امر خدا به خاطر ترس از مردم موجب این می‌شود که انسان به نبی و پیامبر (ص) اعتماد نداشته باشد و این از مقام آنها دور

۱. طعیمه، صابر عبدالرحمن، الاباضیه عقیده و مذهبها، ص ۳۵.

۲. سیحانی، جعفر، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۵، ص ۵۲۲.

۳ و اما الرافضه فاضل بدعتهم عن زندقه و الحاد و تعدد الکذب کثیر فیه و هم یقرون بذلك حیث یقولون دیننا التقیه و هو ان یقول احدهم بلسانه خلاف ما فی قلبه و هذا هو الکذب و النفاق. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه، ج ۱، ص ۶۸.

۴. أما التقیه فهی صفه المنافقون فالواجب الحذر منها و عدم التشبه بهم. بن باز، عبدالعزیز، من فتاوی سماحه الشیخ عبدالعزیز بن عبدالله ابن باز، حکم سب الصحابه.

۵. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۹۴؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۱۸۸؛ طوسی، محمد، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۶۹.

۶. المومن مجاهد لانه یجاهد اعداء الله عزوجل فی دوله الباطل بالتقیه و فی دوله الحق بالسیف. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۹.

است و هر کسی که چنین چیزی را بر پیامبر ﷺ جایز بداند آن‌ها را ناقص دانسته و ناقص دانستن انبیا کفر است^۱. سرخسی از فقیهان بزرگ اهل سنت نوشته است: تقیه آن است که انسان خود را از کیفر نجات دهد، به این صورت که چیزی را برخلاف باطن خود اظهار کند. برخی از مردم از تقیه ابا کرده، گویند تقیه هم‌سنگ نفاق است، ولی صحیح آن است که تقیه جایز می‌باشد^۲. شافعی نیز یکی از پیشوایان چهارگانه مذاهب فقهی اهل سنت گفته است: هرگاه وضعیت مسلمانان از حیث روابط با یکدیگر، همچون حالت بین مسلمانان و مشرکان شود (یعنی از ناحیه برخی از مسلمانان نسبت به برخی دیگر، اکراه و اجبار اعمال شود) تقیه مجاز است تا جان مظلوم حفظ شود^۳.

۶. تناقض در مواضع و عقاید

با ملاحظه متون تاریخی در مورد عقاید خوارج و بررسی مواضع آنان در طول تاریخ، نشانگر تناقض‌های زیادی از خوارج در اعمال و عقایدشان است. امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) خطاب به سر عبدالله بن وهب راسبی، که برای آن حضرت آوردند، فرمودند: برادر راسب، حافظ کتاب خدا ولی تارک حدود الهی بود^۴. ناگفته پیداست که کسی که حافظ کتاب خدا باشد، نباید تارک حدود الهی باشد و این تناقض در خوارج و رهبران آنها در موارد متعددی به وضوح به چشم می‌خورد.

آن‌ها از یک طرف با معاویه دشمن بودند و از طرفی با حاکم حکومت اسلامی و خلیفه مسلمین حضرت علی (ع)؛ به عبارت دیگر آنان هم با علی (ع) دشمنی می‌کردند با این عنوان که چرا با انسان فاسدی هم چون معاویه صلح کردی! و هم با معاویه به خاطر اینکه او را فاسد می‌دانستند، دشمنی می‌کردند! اما تناقض فکری و عملی آنان جایی آشکار می‌شود که همین خوارج در شرایط دیگری با برخی فرزندان امام علی (ع) تعامل داشته و از طرفی هم با حاکمان ستمگر اموی بیعت کرده و آنان را یاری رسانده‌اند! برای نمونه: وقتی امام علی (ع) نزد خوارج حروراء آمد و از آنان پرسید که رهبر شما کیست؟ آنان ابن‌الکواء را معرفی کردند که حضرت فرمودند:

۱. تمیمی، محمدبن عبدالوهاب، رسالة فی الرد علی الرافضة، ج ۱، ص ۲۱.

۲. و التقية أن يقي نفسه من العقوبة بما يظهره، و أن كان يضمن خلافة، و قد كان بعض الناس يأبى ذلك، ويقول: أنه من النفاق، و الصحيح أن ذلك جائز... (سرخسی، ۲۰۰۰، ج ۲۷، ص ۲۲۲)؛ سرخسی، محمد بن احمد، المبسوط، ج ۲۷، ص ۲۲۲.

۳. أن الحالة بين المسلمين إذا شاكلت الحالة بين المسلمين و المشركين حلت التقية محامة على النفس فخر رازی، ابوعبدالله، مفاتيح الغیب، ج ۸، ص ۱۳.

۴. قد كان اخو راسب حافظا لكتاب الله تاركا لحدود الله مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷.

بگویند نزد من بیاید. وقتی امام علی علیه السلام علت مخالفت او را پرسید، او جواب گفت: به کمک ما با دشمنی جنگیدی که در جهاد با او (معاویه) تردیدی نداریم...^۱. عجیب است که همین ابن‌الکواء با این مواضع تند در قبال معاویه، بعدها نزد معاویه رفت و از او جایزه گرفت.^۲ همراهی خوارج با امام حسن علیه السلام در جنگ با معاویه^۳ و همراهی تعدادی از آنان در ماجرای کربلا با امام حسین علیه السلام^۴ و یا والی شدن منذر بن جارود از طرف عبید الله بن زیاد در عراق، که بعدها کارگزار یزید در هند شد و سال ۶۱ هجری در همان جا مرد.^۵ بیعت آنها با ابن‌زیاد^۶، مورد ستایش قرار دادن والی امویان توسط طرماح خارجی^۷ از دیگر مواضع متناقض خوارج در مقاطع مختلف تاریخی می‌باشد.

همین تناقض علمی و عملی در بزرگان سلفی و تکفیری هم وجود دارد. یکی از نویسندگان در خصوص تناقض در تألیفات ابن‌تیمیه می‌گوید: ابن‌تیمیه در خصوص رؤیت خداوند در تألیفات خود، هم تناقض را پذیرفته و هم در دام تناقض دیگری افتاده است؛ زیرا او از یک طرف می‌گوید، در قول به رؤیت خداوند تناقض وجود دارد و از طرف دیگر می‌گوید، رؤیت خداوند، موافق با حکم عقل است. در حالی که مسئله محال بودن تناقض، از بارزترین و روشن‌ترین موضوعات عقلی است. چگونه می‌تواند چیزی که در آن تناقض وجود دارد با حکم عقل موافق باشد.^۸

او علی‌رغم میل باطنی خود، در کتاب «منهاج السنه» درباره صلوات بر آل پیامبر می‌گوید: «هیچ شک نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داده‌اند، بر اهل بیت علیهم السلام ایشان نیز صلوات بفرستیم»، اما خود، در همین صفحه از کتاب، هنگام ذکر نام پیامبر صلی الله علیه و آله، بر «آل» ایشان صلوات نمی‌فرستد.^۹

ابن‌تیمیه معتقد است، همه سلف، خدا را در آسمان می‌دانستند و او را قابل اشاره حسی معرفی می‌کردند.

۱. ابن‌عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفريد، ج ۴، صص ۳۵۱-۳۵۳.

۲. مرتضی‌عاملی، جعفر، امام علی علیه السلام و خوارج، ص ۴۲۲.

۳. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد، ص ۱۹۳؛ امین‌عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۸؛ الإربلی، علی بن موسی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۵.

۴. قمی، شیخ عباس، الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۴۵.

۵. مرتضی‌عاملی، جعفر، امام علی علیه السلام و خوارج، ص ۳۹۶.

۶. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، صص ۵۴۶-۵۴۷.

۷. اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، ج ۱۰، ص ۱۵۸.

۸. ضیائی، رحمت‌الله، خدا در نگاه وهابیت، ص ۴۴.

۹. ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه، ج ۷، ص ۲۳۹.

بنابراین، در نگاه او، خدا اشاره کردنی، دیدنی و بالایی عرش است. در عین حال این تیمیه معتقد است، هر کس خداوند را شبیه مخلوقات بداند کافر و مضل است. ابن تیمیه به طور متعدد صراحتاً تشبیه و تجسیم را از خداوند رد می‌کند، ولی در عین حال، آیات و روایات موهم تشبیه را می‌پذیرد و آن را کیفیتی مجهول تفسیر می‌کند.^۱

محمد بن عبدالوهاب در یکی از تألیفاتش می‌نویسد: «از بهتان‌هایی که دشمنان به من نسبت داده‌اند، این است که از ائمه چهارگانه تبعیت نمی‌کنم و ادعای اجتهاد دارم»^۲. این در حالی است که وی حکم به شرک و کفر بسیاری از مسلمانان را صادر کرده است و این حکم را وی از جهت کلامی و اعتقادی نداده؛ بلکه از جهت فقهی ملتزم به کفر آن‌ها بوده است؛ بنابراین، جان و مال و ناموس آن‌ها را مباح دانسته است^۳. حال وی چگونه می‌گوید، ادعای اجتهاد ندارد، ولی از طرفی حکم به شرک و کفر بسیاری از مسلمانان داده است!

تناقض‌گویی «البانی» از علمای معروف وهابیت و یکی از رهبران جریان‌های تکفیری در تضعیف احادیث تا اندازه‌ای بوده که حسن بن علی سقاف شافعی کتابی تحت عنوان «تناقضات البانی الواضحات» تألیف نموده و در آن کتاب، بابی را منعقد کرده و در مورد تضعیف احادیث فضایل اهل بیت علیهم‌السلام و در رأس آنان امام علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیها‌السلام از ناحیه او، اثبات کرده که در تضعیف احادیث تناقض‌گویی نموده است^۴.

۷. تحریف و کج فهمی حقایق

شاید بتوان گفت، اصلی‌ترین تحریف حقیقت توسط خوارج که موجب آغاز انحراف آن‌ها و خروج آنان بر امام جامعه شده و سرنوشت شومی را برای آنان رقم زد، تحریف آیه ۵۷ سوره انعام بود.

از ابو اسحاق روایت شده است که گفت: وقتی حروریان خروج کردند و شعار تحکیم سر دادند، علی علیه‌السلام فرمود: چه می‌گویند؟ گفتند: لا حکم الا لله، حضرت فرمودند: آری حکم از آن خداوند است، اما منظورشان این است که امارتی وجود ندارد! بدانید که مردمان را امارت، واجب و ضروری است تا در سایه آن مومن عمل صالح انجام دهد و کافر و فاجر بهره خویش برند تا آنگاه که وعده حق سر رسد.^۵ امام علی علیه‌السلام با تبیین این شعار

۱. فرمانیان، مهدی؛ طبری، محمد محسن، ابن تیمیه مؤسس مکتب سلفیه، ص ۱۸.

۲. «و حتی من البهتان الذی اشاع الاعداء؛ انی ادعی الاجتهاد و لا اتبع الائمة» محمد بن عبدالوهاب، الرسائل الشخصية، ص ۴۰.

۳. ابن غنام، حسین، تاریخ نجد، ص ۹۵.

۴. سقاف شافعی، حسن بن علی، تناقضات الألبانی الواضحات، ج ۲، ص ۲۴۴.

۵. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف، ج ۱۰، ص ۱۵۰؛ متقی هندی، متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال، ج ۱۱، صص ۲۸۶-۳۰۹.

معروف و محوری خوارج (لا حکم الا لله) آن را فریبی آشکار خواند و کلام مشهوری در این مورد بیان داشته و فرمودند: کلمه حق یراد بها الباطل^۱. ابن ابی الحدید معتزلی در بیان سخن یعقوب - ان الحكم الا لله - گفت: إن الحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ؛ یعنی هرگاه خداوند انجام دادن کاری را اراده فرماید از وقوع آن چاره‌ای نیست، بر خلاف دیگر قدرتمندان که چون چیزی اراده کنند، حصول آن لازم نیست؛ بنابراین، تنها کسی که اراده‌اش انجام می‌شود خداوند متعال است؛ زیرا اراده خداوند از افعال اوست. خوارج در مورد این آیه به گمراهی افتاده و پذیرش حکمیت از جانب امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام مورد انکار قرار دادند و گفتند: چگونه حکمیت را می‌پذیرد و حال آنکه خداوند می‌فرماید: ان الحكم الا لله؛ چون این لفظ مشترک است، به اشتباه افتادند و غلط معنا کردند و لذا این سخن کلمه حقی است که از آن اراده باطل شده است. زیرا طبق مفهوم اول حق است، ولی خوارج، نفی هر نوع حکمی را اراده کرده‌اند و این باطل است زیرا خداوند متعال حکم مخلوق را در بسیاری از احکام شریعت امضا فرموده است^۲.

تحریفات ابن تیمیه به عنوان رهبر جریان‌های تکفیری، هم چون خوارج در جای جای آثار او قابل مشاهده است. انکار فضائل امام علی علیه السلام توسط وی به اندازه‌ای است که حتی مورد اعتراض ناصر الدین البانی که تمام افکار ابن تیمیه را قبول دارد، واقع شده و از این رفتار او به شگفت آمده و می‌نویسد: «عجیب این است که شیخ الاسلام ابن تیمیه، حدیث ولایت را با وجود سندهای صحیح، تکذیب و انکار می‌کند و این نیست مگر افراط در رد شیعه^۳». تنقیص فضایل حضرت زهراء علیها السلام و اعتراض به حزن آن حضرت در سوگ پدر و تحریف واقعه عاشورا و حب یزید بن معاویه باعث شده به تحریف بزرگی دست زده و بنی امیه و یزید را میرا از خطا دانسته و قاتلان امام حسین را نه بنی امیه و نه عثمانیان، بلکه شیعیان معرفی می‌کند.^۴

«ابن حجر عسقلانی» شارح صحیح بخاری، به دادخواهی از احادیث و شخصیت امام علی علیه السلام برخاسته و درباره ابن تیمیه، که به ردّ احادیث صحیح، معروف است و در ناسزاگویی و بددهنی شهرت دارد، این‌گونه می‌نویسد: «وی بسیاری از احادیث معتبر را ردّ و در توهین و ناسزاگویی به افراد، آن‌قدر افراط می‌کند که در

۲۸۴. ۱. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف، ج ۱۰، ص ۱۵۰؛ الاسکافی، ابوجعفر، المعیار و الموازنه، ص ۱۷۰؛ متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۳.
 ۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۷.
 ۳. البانی سلفی، محمد ناصرالدین، سلسله الاحادیث الصحیحه، ص ۲۶۶-۲۳۰.
 ۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدیره، ج ۴، ص ۱۰۴.

مواردی موجب تنقیص [امام] علی بن ابی طالب می شود^۱.

نویسنده‌ای در این خصوص می‌نویسد: ابن تیمیه برای تطهیر بنی امیه ابایی ندارد که متواترات تاریخی را انکار کند و مشهورات را تغییر دهد و تاریخ جدیدی بسازد^۲.

تحریفات ابن تیمیه حتی نسبت به احادیث صحیحین به حدی رسید که «شمس الدین ذهبی» از حفاظ اهل سنت و از شاگردان برجسته ابن تیمیه می‌گوید: «یا لیت احادیث الصحیحین تسلم منک»؛ ای کاش احادیث کتب صحیحین از اعتراض تو در امان می‌ماند^۳.

۸. مخالفت با توسل و تبرک

ذهبی پس از نقل این که احمد بن حنبل به موی پیغمبر ﷺ تبرک می‌کرد، آن را می‌بوسید و از مو و کاسه حضرت شفا می‌خواست و آب زمزم را برای شفا می‌نوشتید، می‌گوید: کجاست افراطی منکر احمد در حالی که ثابت شده عبدالله پسر احمد بن حنبل از پدرش درباره مردی پرسید که دسته منبر پیغمبر ﷺ و حجره حضرت را دست می‌کشد؛ احمد پاسخ داد: در این کار اشکالی نمی‌بینم. خداوند ما و شما را از دیدگاه خوارج و بدعت‌ها در پناه خود گیرد...^۴. همچنین ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء خود آورده است، اگر کسی احمد بن حنبل را در مورد تبرک جویی به آثار پیامبر ﷺ مانند منبر و حجره حضرت تمسخر و انکار کند، جزو خوارج و بدعت‌گزاران است^۵.

اما جریان‌های تکفیری نیز همچون خوارج آن را جایز ندانسته و به تبعیت از ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب تبرک به ضریح و در و دیوار مسجدالنبی و مسجدالحرام و سایر اماکن مقدسه را نهی می‌کنند^۶. دست کشیدن و بوسیدن قبر پیامبر ﷺ به دلیل حفاظت از اصل توحید، جائز نمی‌دانند^۷. به باور وهابیان و پیروان ابن تیمیه، هیچ مخلوقی، قدرت بخشش، برکت، ایجاد و ابقا و تثبیت ندارد، از این رو تبرک به اماکن و آثار و اشخاص - از زندگان

۱. طبری، محمد، پاسخ جوان شیعی به پرسشهای وهابیان، ص ۲۵.

۲. صحتی سردودی، محمد، تحریف‌های ابن تیمیه از واقعه عاشورا، فصلنامه سراج منیر، شماره ۷ و ۸، ص ۸۰-۸۳.

۳. ابوالفضل قونوی، محمد بن عبدالله، نصیحه الذهبیه، ص ۷۷.

۴. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

۵. همان.

۶. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۷۹.

۷. همو، الجواب الباهر لزوار المقابر، ص ۳۱.

و مردگان - جایز نیست و شرک است.^۱

همین فتاوی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب در مورد بدعت و شرک بودن تبرک باعث شده پیروان تکفیری آن‌ها با مشرک دانستن مسلمانانی که به اماکن مقدسه تبرک می‌جویند، آن‌ها را از دایره اسلام خارج و همچون خوارج اقدام به سر بریدن، آتش زدن، مثله کردن، تجاوز به نوامیس و غارت و نابودی اموال آنان نمایند.

۱. باقری، جعفر، البدعه، ص ۲۸ و ۲۹.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

گرچه بین فرقه‌هایی چون داعش و جریان‌های تکفیری معاصر، فاصله زمانی زیادی وجود دارد، اما تفکر و عملکردشان بسیار به هم شباهت دارد. از این رو شواهد و مستندات ارائه شده ما را به این نتیجه می‌رساند که جریان خوارج، و سلفیه و گروه‌های تکفیری، شباهت‌ها و اشتراکات متعددی باهم دارند که در هشت عنوان دسته‌بندی شد. تکفیر دیگر مسلمانان و جمود بر ظواهر و نفی هر گونه تاویل در تبیین آیات قرآن و سنت، تنگ نظری و تضییق دایره دین، تقسیم جوامع اسلامی به دارالکفر و دارالاسلام و خارج نمودن بخش عمده‌ای از جوامع اسلامی از عنوان دارالاسلام، مخالفت با تقیه و توسل و تبرک و نفی آن‌ها و بدعت شرک دانستن آن‌ها، و همچنین تناقض در عقائد و مواضع عقیدتی و حتی سیاسی، از جمله این اشتراکات است که در این پژوهش، بر آن‌ها استدلال شد.

برخی از این موارد مانند تکفیر و نفی تبرک و توسل و تقیه و تقسیم جوامع اسلامی به دارالکفر و دارالاسلام، در عرض هم هستند. لکن به نظر می‌آید که از حیث طولی، ریشه همه این‌ها به تحجر و جمود و تنگ نظری بر می‌گردد که ناشی از جهل و نادانی و فهم ناقص از دین است. گرچه رذائل اخلاقی و وجود عقده‌های روانی و شخصیتی نیز در این رویکرد بی‌تأثیر نیست.

همچنین با توجه به شواهد ارائه شده می‌توان گفت که تعبیر خوارج زمان برای این گروه‌های تکفیری، که از سوی برخی از علما و روشنفکران جهان اسلام بر گروه‌های سلفی و تکفیری معاصر، خالی از وجه نیست.

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابن ابی الحديد معتزلی، (۱۳۸۵ق)، شرح نهج البلاغه، دار مكتبة الحياة، بيروت، لبنان.
۲. ابن بابويه، محمد بن علی، (۱۴۰۹ق)، من لا يحضره الفقيه، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، ایران.
۳. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، (۱۴۰۴ق)، الجواب الباهر لزوار المقابر، لرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية و الافتاء و الدعوة و الإرشاد، ریاض، عربستان.
۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، درء تعارض العقل و النقل، بی تا، ریاض، عربستان.
۵. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة النبویه فی نقض كلام الشيعة القدریه، بيروت، لبنان.
۶. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۳۹۵ش)، تلبیس ابلیس، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ایران.
۷. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، بیدار، قم، ایران.
۸. ابن عابدین، محمد امین، (۱۴۰۶ق)، رد المختار علی در المختار، دولة الكويت، وزارة الأوقاف و الشؤون الاسلامیة، کویت، کویت.
۹. ابن عبد ربّه، احمد بن محمد، (۱۳۸۳ق)، العقد الفريد، دار الكتاب العربی و الاستقامة، قم، ایران.
۱۰. ابن عبدالعزيز، عبدالقادر، (۱۴۱۰ق)، الجامع فی طلب العلم الشریف، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، لبنان.
۱۱. ابن غنّام، حسین، (۱۴۰۳ق)، تاریخ نجد، شركة الصفحات الذهبیة، ریاض، عربستان.
۱۲. ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر، (۱۴۱۸ق)، مختصر الصواعق المرسله، دار الفكر، بيروت، لبنان.
۱۳. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۹۹۹م)، البدايه و النهايه، مكتبة المعارف، بيروت، لبنان.
۱۴. ابوزهره، محمد، (۱۹۹۶م)، تاریخ المذاهب الاسلامیه، دار الفكر العربی، قاهره، مصر.
۱۵. ابوالفضل قونوی، محمد بن عبدالله، نصیحه الذهبیه، دار المأمون للتراث، بيروت، لبنان.
۱۶. إربلی، علی بن موسی، (۱۳۸۱ق)، كشف الغمه، علمیه، قم، ایران.
۱۷. اسکافی، ابوجعفر، (۱۴۰۲ق)، المعیار و الموازنه، دار صار، بيروت، لبنان.
۱۸. اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، ساسی، وچ دار احیاء التراث العربی، بيروت، لبنان.
۱۹. انصاری، ابوعباده، الحاکمیه فی فکر عزام، پیشاور، پاکستان، بی تا.

۲۰. باقری، جعفر، (۱۴۱۵ق)، البدعه، المجمع العالمي لاهل البيت عليهم السلام، المعاونة الثقافية، قم، ایران.
۲۱. البانی سلفی، محمد ناصرالدین، سلسله الاحادیث الصحیحه، مکتبه المعارف، ریاض، عربستان.
۲۲. بدران، عبدالقادر، (۱۳۹۹ق)، تهذیب تاریخ دمشق، دارالمیصره، بیروت، لبنان.
۲۳. پارسانیا، حمید، (۱۳۷۹ش)، حدیث پیمان، معارف، قم، ایران.
۲۴. تمیمی، محمدبن عبدالوهاب، (۱۳۸۷ش)، رساله فی الرد علی الرافضة، موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم، ایران.
۲۵. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، (۱۳۹۲ق)، البرصان و العرجان، دار الاعتصام، قاهره و بیروت.
۲۶. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، (۱۴۱۸ق)، البیان والتبیین، المکتبه العصریه، صیدا، لبنان.
۲۷. حارثی اباضی، سالم بن حمد بن سلیمان، (۱۳۰۳ق)، العقود الفضیه، {بی نا}، عمان.
۲۸. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۳۸۵ق)، وسائل الشیعه، المکتبه الاسلامیه، ایران.
۲۹. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، نینوا، تهران، ایران.
۳۰. دحلان، أحمد زینی، (۱۴۲۲ق)، الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه، مکتبه الحقیقه، استانبول، ترکیه.
۳۱. دوخی، یحیی عبدالحسن، (۱۴۳۳ق)، منهج ابن تیمیه فی التوحید، نشر مشعر، تهران، ایران.
۳۲. ذهبی، محمد حسین، (۱۹۶۱م)، التفسیر، دار الکتب الحدیثه، قاهره، مصر.
۳۳. رضوانی، علی اصغر، (۱۳۹۰ش)، وهابیان تکفیری، مشعر، تهران، ایران.
۳۴. زریاب، دائره المعارف بزرگ اسلامی، مدخل ابن تیمیه.
۳۵. سبحانی، جعفر، (۱۳۹۰ش)، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، موسسه امام صادق علیه السلام، قم، ایران.
۳۶. سرخسی، محمد بن احمد، (۱۴۲۱ق)، المبسوط، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
۳۷. سقاف شافعی، حسن بن علی، (۱۴۲۸ق)، تناقضات الألبانی الواضحات، بی نا، تهران، ایران.
۳۸. شوشتری، محمد تقی، (۱۳۹۰ق)، بهج الصباغه، صدر، تهران، ایران.
۳۹. شهرستانی، عبدالکریم، (۱۴۱۵ق)، الملل و النحل، دار المعرفه، بیروت، لبنان.
۴۰. صحتی سردودی، محمد، تحریف‌های ابن تیمیه از واقعه عاشورا، فصلنامه سراج منیر.
۴۱. صفدی، خلیل بن ایبک، (۱۴۲۰ق)، الوافی بالوفیات، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

۴۲. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، (۱۴۲۱ق)، المصنف، دار الكتب العلمية، بیروت، لبنان.
۴۳. ضیائی، رحمت الله، (۱۳۹۱ش)، خدا در نگاه وهابیت، بی نا، تهران، ایران.
۴۴. طبری، محمد، (۱۳۸۶ش)، پاسخ جوان شیعی به پرسشهای وهابیان، نشر مشعر، تهران، ایران.
۴۵. طبسی، محمد محسن، (۱۳۹۶ش)، ابن تیمیه مؤسس مکتب سلفیه، دارالاعلام لمدرسه اهل البيت عليهم السلام، قم، ایران.
۴۶. طعیمه، صابر عبدالرحمن، (۱۴۰۶ق)، الاباضیه عقیدتا و مذهبها، دارالجیل، بیروت، لبنان.
۴۷. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار إحياء التراث العربي، بیروت، لبنان.
۴۸. طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۶۵ش)، تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة للشيخ مفيد رضوان الله عليه، فراهانی، تهران، ایران.
۴۹. عثیمین، محمد بن صالح، (۱۴۲۲ق)، عقیده اهل السنة والجماعة، الجامعة الإسلامية المدينة المنورة، مدینه، عربستان.
۵۰. عسقلانی، ابن حجر احمد بن علی، (۱۹۹۳ق)، الدرر الكامنة، دار الجیل، بیروت، لبنان.
۵۱. علیزاده موسوی، سید مهدی، (۱۳۹۳ش)، ایمان و کفر، دارالاعلام لمدرسه اهل البيت عليهم السلام، قم، ایران.
۵۲. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، (۱۴۱۹ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الاسلامية، المعاونة الثقافية، تهران، ایران.
۵۳. فرمانیان، مهدی، (۱۳۹۳ش)، مجموعه مقالات جریان های تکفیری، دارالاعلام لمدرسه اهل البيت عليهم السلام، قم، ایران.
۵۴. فضایی، یوسف، (۱۳۹۸ش)، مناظرات امام فخر رازی، سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی (کرج)، ایران.
۵۵. قطب، سید، (۱۴۰۸ق)، فی ضلال القرآن، دار الشروق، بیروت، لبنان.
۵۶. قلقشندی، احمد بن علی، (۱۴۰۷ق)، صبح الاعشی، دار المكتبة العلمية، بیروت، لبنان.
۵۷. قمی، شیخ عباس، (۱۳۸۹ق)، الکنی و الألقاب، حیدریه، نجف اشرف، عراق.

۵۸. ماوردی، ابوالحسن، (۱۴۱۴ق)، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الامام الشافعی، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.
۵۹. میرد نحوی، ابوالعباس محمد بن یزید، الکامل فی اللغة و الادب، دارالمطبعة الازهریة، مصر.
۶۰. متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام، (۱۴۰۹ق)، کنز العمال، مؤسسة الرسالة، بیروت، لبنان.
۶۱. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۸۵ق)، بحارالانوار، موسسه الوفاء، بیروت، لبنان.
۶۲. محمد بن عبدالوهاب، (۱۴۰۸ق)، الرسائل الشخصیة، جامعة الإمام محمد بن سعود، الرياض، المملكة العربية السعودية.
۶۳. مرتضی عاملی، جعفر، (۱۳۸۷ش)، امام علی علیه السلام و خوارج، ترجمه دکتر محمد سپهری، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، تهران، ایران.
۶۴. مریوانی، ابوعمیر، حکم بغیر ما انزل الله، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۵. مسعودی، علی بن الحسین، (۱۹۶۵م)، مروج الذهب، دار الاندلس، بیروت، لبنان.
۶۶. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۶ش)، جاذبه و دافعه، انتشارات صدرا، قم، ایران.
۶۷. معروف، نایف محمود، (۱۴۰۱ق)، الخوارج فی العصر الاموی، دارالطلیعة، بیروت، لبنان.
۶۸. مفید، محمد بن محمد، (۱۳۹۲ق)، الإرشاد، حیریه، نجف اشرف، عراق.
۶۹. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، مكتبة الثقافة الدينية، بی جا.
۷۰. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۵ش)، تفسیر نمونه، چاپخانه حیدری، قم، ایران.
۷۱. نجار، عامر، (۱۴۰۶ق)، الخوارج عقیده فکرا و فلسفه، بیروت، لبنان.
۷۲. محمدی ری شهری، محمد و جمعی از پژوهشگران، (۱۳۹۱ش)، شناخت نامه قرآن بر پایه قرآن و حدیث، ج ۴، قم: دارالحدیث، چاپ اول.